بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 15**

۲۶/ ۰۷/ ۸۸ رابطه عام و خاص از جهت نسخ و تخصیص

**جواز تخصیص کتاب به خبر واحد**

بحث در رابطه عام و خاص از جهت نسخ و تخصیص بود. مرحوم آخوند فرمودند اگر صدور آنها متقارن باشد، بحثی نیست در اینکه ملتزم به تخصیص می شویم. اگر اولی، عام باشد، قبل از وقت عمل به آن، خاص صادر شود، مخصص بودن خاص روشن است. و اگر خاص بعد از وقت عمل به عام صادر شود، باید معتقد به نسخ شویم چون تخصیص مستلزم تاخیر بیان از وقت حاجت است؛ مگر این که بگوییم عام در مقام بیان حکم واقعی نیست که در این صورت قائل به تخصیص می شویم. اما اگر دلیل اولی خاص باشد، اگر قبل از وقت عمل به آن، عام وارد شده باشد، باید معتقد به تخصیص شویم و اگر عام بعد از وقت عمل به خاص وارد شده باشد، دو احتمال متصور است؛ یا عام متاخر ناسخ است یا خاص متقدم مخصص. ایشان احتمال دوم را اختیار می کند.

در این بحث باید دو مبنا تنقیح شود: یکی این که نسخ قبل از وقت عمل آیا صحیح است یا خیر؟ دیگر این که تاخیر بیان از وقت حاجت قبیح است یا خیر؟

**کلام مرحوم آقای حائری در مبانی الاحکام**

مرحوم آقای حائری در مبانی الاحکام به این دو مشکل پرداخته اند. در مورد اول می فرمایند که نسخ قبل از وقت عمل، مستحیل است. البته مجموع بیان و تقریب ایشان، منتج استحاله نیست، بلکه خلاف ظاهر بودن را نتیجه می دهد. ایشان می فرمایند اگر قبل از وقت عمل دلیلی نسخ شود، معنایش این است که منسوخ برای باعثیت نسبت به خود متعلق نباشد و این خلاف ظاهر دلیل است، اگر چه ممکن است دلیلی جعل شود که هدف آن بعث مکلف به مقدمات باشد، مثلا از این جهت که وقت ذی المقدمه نرسیده و شارع امتحانا این امر را صادر می کند. ایشان گاهی تعبیر می کنند که این مطلب جدا خلاف ظاهر است.

ما در مورد خلاف ظاهر بودن قضاوت نمی کنیم. شاید این که مرحوم آخوند می فرمایند نسخ نادر است مخصوصا قبل از وقت عمل، شاید منشا آن همین نکته باشد. امتحان عبد آن هم به مقدمات نادر است.

علی ای تقدیر ایشان علت تقدیم تخصیص را این نکته بیان می کنند که نسخ مستحیل یا خلاف ظاهر است. به این تبیین که مخالفت ظاهر در نسخ خیلی بیشتر از مخالفت ظاهر در تخصیص است، در نتیجه حکم به تخصیص می شود.

اما در مورد تاخیر بیان از وقت حاجت، ایشان می فرمایند تاخیر بیان از وقت حاجت مانعی ندارد، همان گونه که در همه احکام ظاهری به همین شکل است. مشکل تاخیر بیان از وقت حاجت، القای مکلف در مفسده و تفویت مصلحت از اوست. پاسخ این دو محذور، همان پاسخی است که در سایر موارد احکام ظاهری مطرح می شود مانند این که در نفس الزام مصلحتی وجود دارد. فرض کنید ممکن است در وجوب شیء، مصلحتی وجود داشته باشد ولی در الزام مفسده ای هست یا این که در تسهیل مصلحتی وجود دارد که موجب صدور یک حکم ظاهری می باشد؛ البته چون مصّب مصلحت ترخیص یا مفسده الزام نفس جعل است نه متعلق آن. این امر سبب تغییر حکم واقعی نمی شوند.

ایشان می فرمایند مصلحت در نفس جعل معقول است؛ به خصوص در صدر اسلام که بیان تدریجی احکام مطرح بوده که از ابتدا همه اوامر به مکلفین القا نشود.

ایشان در ادامه می فرمایند که این مشکل در جایی است که حکم واقعی الزامی باشد و حکم ظاهری ترخیصی. ولی اگر بر عکس باشد و حکم ظاهری الزامی باشد، مشکلی پیش نمی آید و مکلف در اثر امتثال به ثواب انقیاد می رسد. فرض این است که متعلق نه مصحلتی دارد و نه مفسده ای که به حد الزام برسد.

سپس می فرمایند: ظاهرا در اینجا باید ملتزم به تفصیل شویم. خاص متاخر گاهی مفادش این است که از الان به بعد حکم خاص، چنین است، یعنی اخبار به تحقق حکم از حین صدور یا انشا از حین صدور است. در اینجا باید قائل به نسخ شویم؛ چون خاص نسبت به زمان ما قبل خودش هیچ گونه ظهوری ندارد. اما عام نسبت به این فترت حجت بلامعارض است؛ چون عام نسبت به آن ظهور دارد.

اما اگر عام و خاص هر دو ناظر به حکم من الاول باشند، در این فرض ما قائل به تخصیص می شویم. وجه این مدعا این است که اطلاق مخصص نسبت به زمان ما قبل خودش بر اطلاق عام مقدم است. اینجا دیگر نیازی به طرح بحث کثرت تخصیص و ندرت نسخ نیست. مخصص خود اطلاق دارد که بر عموم عام مقدم است. ظهور عام این است که همه افراد این حکم را دارند در همه زمان ها که خاص این ظهور را از بین می برد. هم خاص و هم عام عموم ازمانی دارند و رابطه آنها عموم و خصوص مطلق است (چون خاص عموم افرادی ندارد) و قاعده این است که خاص با همه مفادش بر عام مقدم می شود نه این که اطلاق ازمانی آن را مقید کنیم و بعد با آن تخصیص بزنیم.

ایشان اضافه می کنند که روایات ما عموما از این سنخ دوم هستند و ائمه علیهم السلام حکم را از اول بیان می کردند. ما عرض می کنیم که اگر هم برای ائمه حق تشریع قائل شویم (کما این که مقتضای بسیاری از روایات همین است)، این که ایشان از این حق استفاده کرده باشند، اگر هم باشد بسیار نادر است. روایات ظهور دارند که حکم از زمان پیامبر به همین شکل بوده است. ممکن است حدیث حلال محمد حلال الی یوم القیمۀ ... موید این استظهار باشد. و مانند این روایت :عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ع فِی حَجَّةِ الْوَدَاعِ فَقَالَ یَا أَیُّهَا النَّاسُ وَ اللَّهِ مَا مِنْ شَیْ‏ءٍ یُقَرِّبُکُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ یُبَاعِدُکُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَ قَدْ أَمَرْتُکُمْ بِهِ وَ مَا مِنْ شَیْ‏ءٍ یُقَرِّبُکُمْ مِنَ النَّارِ وَ یُبَاعِدُکُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَ قَدْ نَهَیْتُکُمْ عَنْه[[1]](#footnote-1).‏

ایشان چون نسخ قبل از وقت عمل را جایز نمی دانند، در این فرض در هر صورت معتقد به تخصیص هستند. ولی اگر دلیل دوم بعد از وقت عمل وارد شده باشد، باید تفصیل قائل شد که دلیل دوم اگر خاص باشد و ناظر باشد به ثبوت الحکم من حین الصدور، معتقد به نسخ می شویم. در اینجا مشکل کثرت تخصیص و ندرت نسخ مطرح نمی شود؛ چون ندرت نسخ در معمول موارد است که دلیل دوم ناظر به ثبوت الحکم من الاول است نه در این گونه موارد که ناظر به ثبوت من حین الصدور است؛ همچون روایات نبوی که به علت تدریجی بودن بیان احکام، دلیل ظهور در ثبوت حکم از آغاز ندارد.

**اشکالات مرحوم آقای حائری به کفایه**

بعد می فرمایند از بیان ما اشکالاتی که به کلام مرحوم آخوند وارد است، معلوم می شود. اشکال اول: نکته ای که ما قبل از وقت عمل ملتزم به تخصیص می شویم نه نسخ، از جهت دلیل مرحوم آخوند نیست که یا نسخ قبل از وقت عمل از اساس جایز نیست و یا جایز است ولی چون نادر می باشد، حمل بر تخصیص می کنیم. بلکه به این جهت است که ظاهر دلیل این است که حکم به داعی بعث نحو المتعلق است. و همین طور این که فرمودید کثرت تخصیص و ندرت نسخ در حکم مساله موثر است، درست نیست؛ چون این امر تنها در فرضی است که مفاد مخصص ناظر به ثبوت الحکم من الاول باشد.

مرحوم آخوند وجه عدم جواز نسخ قبل از وقت عمل را بیان نکرده اند. شاید وجه آن همین وجهی باشد که مرحوم حائری ذکر کرده اند. البته اینجا بحثی است که اساسا کثرت تخصیص و ندرت نسخ در مطلق ادله است یا در جایی که ناظر به ثبوت الحکم من الاول است، هم لازم می آید. شاید مرحوم آخوند نیز در این مورد هم معتقد به ندرت باشند.

اشکال دوم: این که فرمودند اگر خاص بعد از وقت عمل به عام وارد شده باشد، باید ملتزم به نسخ شویم نه تخصیص، این گونه نیست، بلکه باید تفصیل پیش گفته را در اینجا مطرح کرد که آیا خاص ناظر به حکم از اول است که تخصیص می شود و الا نسخ.

به نظر می رسد شاید مراد مرحوم آخوند این باشد که ظهور ادله در این است که ناظر به حکم از اول است و ممکن است از این ظهور به علت فرار از محذور تاخیر از بیان رفع ید کنیم. ایشان در مورد تاخیر بیان از وقت حاجت هم می فرمایند که محذور آن مطلق نیست، ممکن است مصلحتی در تاخیر بیان از وقت حاجت در کار نباشد؛ همچون مصلحتی که در احکام ظاهریه وجود دارد.

اشکال سوم: شما تفصیل قائل شدید بین این که عام برای بیان حکم واقعی باشد یا ظاهری، اگر عام برای بیان حکم ظاهری باشد، عام چگونه تخصیص می خورد؟ حکم ظاهری که تخصیص نمی خورد. آنچه دایره اش ضیق می شود حکم واقعی است نه حکم ظاهری. اگر می خواهد مخصص باشد، باید ملتزم شد که از اول حکم ظاهری جعل نشده است که این معنایی غیر از نسخ ندارد.

اشکال چهارم: این که می فرمایید غالبا عمومات برای بیان حکم ظاهری است، صحیح نیست، بلکه عمومات بیشتر برای بیان حکم واقعی است. مثلا یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود، مبین حکم واقعی است.

**بررسی اجمالی عبارات فوق**

به نظر می رسد برخی از این اشکالات ناشی از نارسایی عبارت کفایه است. احتمالا مرحوم آخوند می خواهند بفرمایند گاهی دلیل اول صریح است در این که می خواهد حکم واقعی را بیان کند، که در این صورت از تخصیص مشکل تاخیر بیان از وقت حاجت لازم می آید. ولی گاهی دلیل اول صریح در نظارت به حکم واقعی نیست؛ لذا جمع بین عام و خاص این است که عام را برخلاف ظاهر خویش بر بیان حکم ظاهری حمل می کنیم و تخصیص را نسبت به حکم واقعی قائل شویم؛ با این تقریر اشکالات مرحوم حائری مطرح نمی شود. مشکل تنها این است که ظاهر دلیل عام اول این بوده که حکم واقعی در مورد خاص نیز بر طبق عام بوده است در حالی که حکم واقعی طبق خاص بوده است. در اینجا همان پاسخ هایی مطرح می شود که در بحث جمع بین حکم واقعی و ظاهری مطرح می شود.

1. 1.الكافي ج : 2 ص : 74 [↑](#footnote-ref-1)